

جلال آل احمد و هزار و یک شب

«تحصیلات دانشگاهی جلال، در دانشسرای عالی انجام شد (و محلش، بالای سازمان برنامه امروزی) و در آنجا بود که در رشته ادبیات فارسی، لیسانس گرفت. گفتنی است که رساله پایانی نامه لیسانس او دربارهٔ سورهٔ یوسف کتاب آسمانیان بود که به نام احسن القصص که متن کپی و رونویس آن، باقی است. و نمی‌دانم روزی خواهد رسید که آن را نیز چاپ کنم یا نه، همین قدر می‌دانم که پس از پایان‌نامه بود که یکی از استادان ادبیات دانشگاهی که اتفاقاً دوست جلال هم بود، جزوه‌ای منتشر ساخت به نام خوش و به اسم سوره یوسف یا احسن القصص! جلال در دورهٔ دکترای ادبیات فارسی هم که آن را به انجام رساند، ولی هنگام گذراندن رساله‌اش، از آن کار سرخورد و به قول خودش از آن بیماری (دکتر شدن شفا یافت) و از خیر عنوان دکترای ادبیات فارسی گذشت. در آن دوره هم رساله پایانی‌نامه‌اش را هزار و یک شب تعیین کرده است و کنجکاوای در تاریخ قصه‌نویسی در ایران. (البته این رساله کارش ناتمام است و تنها مقداری یادداشتهای جلال باقی است روی فیشهایی و یا در حاشیهٔ هزار و یک شب چاپ رضائی): (از چشم برادر، ص ۲۱۸ و ۲۱۹).

جلال در کنار تحصیلات دانشگاهی در حوزهٔ فعالیت‌های مطبوعاتی نیز در زمان تحقیق پیرامون هزار و یک شب در ماهنامهٔ شیر و خورشید سرخ ایران در سال ۱۳۲۸ در کنار دکتر ذبیح‌الله صفا به کار اشتغال داشت آن زمان جلال دانشجوی سال آخر دورهٔ دکترای ادبیات بود و به قول شمس «ملزم بیگاری برای استاد» البته در سالهای ۲۹ تا ۳۱ نیز جلال مدیریت عملی روزنامه سیاسی-شاهد را که علی زهری دوست صادق هدایت صاحب امتیازش بود را به عهده داشت و فضایی بود برای ذوقهای در حال شکفتن.

«قرار بود دربارهٔ هزار و یک شب و ریشه‌های هنری و ایرانی قصه‌هایش چیزی درست کنیم به اسم رساله که نشد. یعنی آن بیماری شفا یافت اما شیشه‌های دوا دست نخورده باقی مانده، یکیش همین ترجمه که می‌بینید. گفتم شاید به درد دیگران بخورد، و با اینکه کمتر از این کارها می‌کنم همچو روغن ریخته‌ای نذر آن اما برآید اش بکنم.»

از نامه جلال آل احمد به حبیب یغمایی مدیر مجلهٔ «یغما»، این نامه و ترجمهٔ چهل طوطی کار مشترک جلال و همسرش سمین دانشور در دورهٔ ۱۸ مجلهٔ یغما، سال ۱۳۴۴ منتشر شده است. بی‌گمان جلال آل احمد یکی از اولین کسانی است که در یک مقطع حساس از زندگی سیاسی-اجتماعی خود و در دورانی که اوضاع و احوال کشور، اکثر نویسندگان و صاحبان قلم و اندیشه را به پای تریبونها، دمونستراسیون و میتینگهای سیاسی می‌کشاند، جلال به مطالعه و تحقیق پیرامون ساختار داستانهای هزار و یک شب می‌پردازد و به نحوی خستگی‌ناپذیر ضمن مطالعه متن کامل هزار و یک شب به مقایسهٔ این متن با متن عربی آن نیز همت می‌گمارد.

متن پنج جلدی کتاب هزار و یک شب به ترجمهٔ عبداللطیف الطوسجی و اشعار سرودش اصفهانی که همراه مقدمه مفصل علی اصغر حکمت توسط انتشارات کلاله خاور منتشر شده است توسط رضا زنجانی دوست جلال به او و همسرش تقدیم شده است. در صفحات اول هر جلد، این نوشته به چشم می‌خورد.

«تقدیم به آل احمد و زنش. رضا، تهران، اردیبهشت ۲۹»

جلال، در سال ۱۳۲۲ وارد حزب توده شده بود و از طرف دیگر وارد دانشسرای عالی؛ طبق آنچه شمس آل احمد برادر جلال از آن دوران بازگو کرده است:



اما اوضاع و احوال زمانه جلال را به جایی کشاند که از محافل و استادان قلمی دانشگاه دوری جست و در خانه‌اش به مطالعه مستمر هزار و یک شب پرداخت. شمس در زیر نویس صفحه ۴۶۶ از چشم برادر در این باره می‌نویسد:

«اگر جلال در سال ۱۳۳۰، از خیر دفاع از رساله دکترای ادبیاتش، تحت عنوان قصه هزار و یک شب، گذشت (که فعلاً رجوع کنید به مقدمه چهل طوطی واصل) و با اگر جلال از زیر بار وصایت مرحوم نیمایوشیخ (که او را همراه دکتر جنتی عطایی و دکتر معین وصی و ناظر چاپ آثارش کرده بود) شانه خالی کرد در ارتباط است با تلقی و شناخت جلال از مدیریت حاکم بر دانشگاه، یعنی حاکم بر فرهنگ عالی مملکت» برای آشنایی با چنین حاکمیتی کافی است به جدال میان ملی‌گرایان و احزاب مسلمان از یکسو، و با حاکمیت دست‌نشانده انگلیس از کابینه رژیم آژاتا کابینه حسین علا از سوی دیگر اشاره‌ای داشته باشیم.

در سرتاسر سال ۱۳۲۹، امواج ضد دولتی و گرایش به سمت ملی‌شدن نفت و اخراج انگلیسیها در دریای طوفانی سیاست آن روز در جوش و خروش بود.

از نهم اردیبهشت این سال که جنازه رضاشاه را به تهران منتقل کردند و در مقبره‌ای در شهر ری مدفون کردند تو گویی قدرت از کاخ سلطنتی پسرش رخت بریست.

بیست و یک روز بعد محمد مصدق نماینده مردم تهران در مجلس شورای ملی متن پیام آیت‌الله کاشانی را در مجلس قرائت کرد. در بخشی از این پیام به صراحت آمده بود: «نفت ایران متعلق به ایران است.»

در اولین روز زمستان همین سال به حسب دعوت و اعلامیه

تاریخچه مبارزات سیاسی و اجتماعی زنان ایران

می‌گیرد و باقی قضایا...

آنچه مسلم است جلال دوره پنج جلدی را در همین سال ۱۳۲۹ در دسترس داشته و به مطالعه آن همت گماشته است دلیل ما تقدیم نامچه‌ای است که در اولین صفحات هر جلد به چشم می‌خورد:

«تقدیمی به آل احمد و زنش. رضا، تهران، اردیبهشت ۲۹»

بعلاً شمس آل احمد درباره رضا یادآور شد که وی همان رضا زنجانی دوست جلال است که در صفحه ۵۳۸ از چشم برادر آورده‌ام:

«در سالهای ۵۵ تا ۵۷، من یکی از اعضای بیست و نه نفره شورای مرکزی دفاع از حقوق بشر در ایران بودم. تنها روحانی جمع حضرت سیدابوالفضل زنجانی بودند. و قبل از آنکه توسط همسر، با ایشان نسبتی هم بیابم، از سالهای زمان دکتر مصدق ۳۰ تا ۳۲ به ایشان و برادر فقیدشان سیدرضا فرید زنجانی، ارادتی داشتم. فعلاً تر آن را ندارم که اعضای شورای مرکزی آن جمعیت و کارهایشان را در نظام شاه مطرح کنم آن امر مقوله‌ای دیگر است. و نیاز به مجال دیگری دارد دو تن از شاخصترین افراد دولت موقت اوایل انقلاب، یکی مهندس بازرگان و دیگری دکتر سنجابی از معمرین آن جمع بودند.»

شمس، در صفحات ۲۳۷ و ۲۳۸ از چشم برادر توضیحات بیشتری دارد: «انجمن اصلاح اولین تجربه کار اجتماعی چند محصل مؤمن و مذهبی است که قشری‌گریهای متعصبانه مذهبی را خوش ندارند جوانهایی که بلوغ را می‌خواهند با پریدن از لانه باورهای خانوادگی تجربه کنند. دو تا اتاق اجاره کرده‌اند در کوچه انتظام امیریه و شبها در کلاسهایش مجانی فرانسه درس می‌دهند و

آیت‌الله کاشانی میتینگ بزرگی با حضور بیش از چند هزار نفر از طبقات مختلف در مسجد شاه آن روز (و امام خمینی امروز) تشکیل گردید. و در آن ناطقین در مورد ملی کردن صنعت نفت و ابطال قرارداد ۱۹۳۳ سخنرانی کردند.

برپایی میتینگ، سخنرانیهای پرشور و تبلیغات احزاب، سازمانها و گروههای مختلف استقبال مردم از اجتماعات سیاسی روز به روز دامنه و گسترش بیشتری می‌یافت.

۱۲ اسفند، میتینگ عظیمی از طرف جمعیت فداییان اسلام در مسجد شاه برپا شد. در این میتینگ علیه مطالب شرکت نفت به شدت اعتراض شد. تظاهرات هیجان‌انگیزی به عمل آمد و رزم‌آرا به شدت مورد انتقاد قرار گرفت.

جلال در حاشیه داستان شب ۵۰ هزار و یک شب ج ۱، ص ۲۷۹، نسخه حکمت، در حاشیه داستان ملکه آبریزه و شرکان که آن را جلال با داستان امیر ارسلان قابل قیاس دانسته است آنجا که شهرزاد حکایت می‌کند:

«شرکان با سپاه خویش کوچیده همی‌رفتند تا بیست و پنج روز منازل سپردند و بسامان مملکت خویشان برسیدند از برای راحت در آنجا فرود آمدند. مردم بلوک و نواحی، جیره و علیق آوردند تا دو روز در آنجا برآسودند پس از آن کوس رحیل بزدند و سپاهیان به قصد شهرهای خویشان سوار شدند و شرکان با صد تن سوار در آنجا بماند.» (تأکید از جلال است)

در برابر چنین تصویری از مردم و بازگشت آنها، در حاشیه کتاب جلال می‌نویسد: «مثل دموستراسیون دهندگان در این روزها!»

در چنین روزگار پراشویی است که روز ۱۶ اسفند سپهبد رزم‌آرا توسط خلیل طهماسبی یکی از اعضای فداییان اسلام ترور می‌شود.

دو روز بعد، یعنی ۱۸ اسفند ۱۳۲۹، در اعتراض به دستگیری آیت‌الله کاشانی و در روزی که مجلس رأی اعتماد به حسین علا می‌دهد جمعیت کثیری از جبهه ملی حزب ایران، مجمع مسلمانان مجاهد حزب استقلال، کمیته جوانان و گروهی از بازرگانان و اصناف در میدان بهارستان اجتماع کرده و تظاهرات دامنه‌داری برای ملی شدن نفت به عمل می‌آورند.

در ۲۴ اسفند، در جلسه علنی مجلس شورای ملی، طرح ملی شدن نفت به اتفاق آرا به تصویب نمایندگان می‌رسد. از طرف تماشاچیان، تظاهرات بسیار شدید و دامنه‌داری انجام می‌شود. پس از تعطیل مجلس، سر و صورت نمایندگان توسط مردم غرق در بوسه شده و مردم در تهران و شهرستانها به چراغانی پرداخته و ملی شدن نفت را جشن می‌گیرند.

بگذریم، سال بعد مصدق نخست‌وزیر می‌شود و پس از حذف مصدق، آمریکا به جای انگلیس زمام امور را در ایران به دست



عربی و آداب سخنرانی. بجز جلال دیگر اعضای انجمن، اینها هستند:

۱. امیر حسین جهانیکلو که بعدها از پاریس دکترای اقتصاد و حقوق گرفت و سالها در شرکت نفت کارمند بود و در دانشگاه استاد و حالا باید به سنین بازنگری رسیده باشد.

۲. رضا زنجانی که به اجبار مسایل مالی، وارد دانشگاه نشد سی و اند سال کارمندی بانک شیرۀ جانش را کشید و چند سال پیش در گمنامی و خلوت، مقیم بهشت زهرا شد.

رضا زنجانی در سال ۱۳۰۴ تولد یافت و تا سال ۱۳۵۴ زندگی کرد. در همین کتاب در صفحه ۲۴۲ عکسی از جلال و زنجانی چاپ شده است که دوستی آنان را در سال ۱۳۲۷ نشان می دهد.

از آنچه آمد نتیجه می گیریم که جلال در دورهای از بحرانهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور و در حالی که خود از اعضای یک گروه مذهبی - سیاسی بوده است به مطالعه و تحقیق در کتاب هزار و یک شب همت گماشته، که در هر حال نشان از اهمیت کتاب و دقت نظر جلال در مطالعه آن دارد.

بی گمان جلال قبل از مطالعه نسخه فارسی حکمت، نسخه عربی هزار و یک شب را مطالعه کرده است. در میان حواشی متعددی که از جلال در دست داریم در بسیاری از موارد مقایسه میان متن فارسی و متن عربی به چشم می خورد.

طبق آنچه شمس استاد و سرورم می گفت، جدا از حاشیه نویسیهای جلال، مقداری هم فیش برداری از کتاب هزار و یک شب بر جای مانده است که احتمالاً نزد همسرش خانم دانشور موجود است. اما پیگیریهای ما به جایی نرسید و این گمان بیشتر قوت گرفت که حاصل مطالعات جلال همین حواشی است که کنون در دسترس داریم. اگر قرار باشد تمامی این حواشی را یک به یک و جداگانه فیش برداری کنیم، آن وقت چیزی حدود ۸۰۰ تا ۹۰۰ فیش خواهد بود. این البته جدای از کشیدن خطوط زیر اسامی و جملات است که به نوعی نشان دهنده تأکید و یا دقت نظر جلال در مطالعه هزار و یک شب است و می تواند دستمایه ای جالب برای شناخت بیشتر پیرامون نظریات جلال درباره هزار و یک شب باشد.

جلال جلد اول و دوم هزار و یک شب را با دقت کامل از نظر گذرانده و حواشی نوشته است، اما حواشی نویسی در جلد های سوم و چهارم وجود ندارد. همچنین در جلد پنجم یک بار تا صفحه ۱۲۰ و بار دیگر از صفحه ۴۱۳ تا ۵۶۶ حواشی جلال بر هزار و یک شب وجود دارد.

برخی از این حواشی تکراری است و بقیه را می توان به صورت های مختلف زیر دست بندی و بررسی کرد:

۱ - درباره زمان نوشتن کتاب هزار و یک شب

در داستان شب هجدهم که تصویری از بارگاه خلفای زمان مأمون در بغداد را ترسیم می کند و می گوید: «پس از آن عفریت گفت: ای خلیفه، آن که تن این دختر به اینان کرده، پسر تو امین است. خلیفه را شگفت آمد و گفت: منت خدای را که این دو زیبا صنم به اهتمام من خلاص گشتند. پس امین را بخواست و ماجرا پیرسید. او نیز به راستی سخن گفت...»

جلال می نویسد:

«کتاب پس از امین و در زمان مأمون نوشته شده، مسلماً» (ص ۹۲، ج ۱)

همچنین در حکایت علی بن بکار و شمس النهار (شب ۱۵۳) که می گوید:

«چون ساعتی برنت کنیز آن ماهروی به نزد ابوالحسن آمد و گفت خاتون تو را و آن جوان را همی خواهد.

ابوالحسن برخاسته با علی بن بکار به سوی قصر هارون الرشید روان شدند کنیزک ایشان را به قصر اندر برد و در غرفه ای بنشانند و خوان گسترده و خوردنی خورده دست بپشتند آن گاه کنیزک ایشان را به غرفه ای جداگانه برد که فرشهای گوناگون از حریر و دیبا بدانجا گسترده و به گوه های گرانبهایش زیور بسته بودند. پس ایشان با کنیز به تفریح مشغول بودند...»

جلال حدس می زند که:

«گویا آخرین تدوین کتاب در عهد خلفای فاطمی در مصر بوده است.» (ص ۴۸، ج ۲)

۲ - مقایسه دو متن عربی و فارسی

جلال هنگام مطالعه متن فارسی هزار و یک شب متن عربی را در دسترس نداشته است هر چند قبلاً آن را با دقت خوانده است از این رو هنگام برخورد با برخی نادرستیها در ترجمه عبداللطیف مقایسه را به تحقیق بیشتر حواله می دهد و مثلاً می نویسد «نسخه عربی هم دیده می شود.» در این زمینه می توان موارد زیر را در کار تحقیقی جلال مشاهده کرد:

الف - پس و پیش شدن شبها در متن فارسی نسبت به متن عربی کتاب در حاشیه صفحه ۹۲، جلد دوم:

«چون شب یکصد و شصت و نهم برآمد - حکایت ملک شهرمان و قمرالزمان -»

جلال می نویسد:

«یک شب از عربی عقب است. عربی شب یکصد و هفتادم.» در صفحه ۱۳۹ جلد دوم، در برابر «چون شب دویستم برآمد» می نویسد: «یک شب از عربی عقب است» و در صفحه ۱۷۲، جلد

دوم، در مقابل «چون شب دوست و شانزدهم برآمد» نوشته است:
«یک شب از عربی عقب افتاده»

ب - تمجید و تشویق مترجم به خاطر ترجمه خوبی که نسبت به متن عربی ارائه داده است.

در شب ۱۳۷، در حاشیه باقی حکایت بلند ضوعالمکان، آنجا که ضوعالمکان برای ملاقات وزیر از شهر بیرون می‌رود، می‌خوانیم که:

«سلطان زبککان را کار بدینجا رسید اما وزیر دندان قضا فکان را همی برد تا به بغداد برسیند کس را پیش ملک فرستاد و از آمدن سیده قضا فکان آگاهش کرد ملک فرحناک شد و با وزیر گفت سه روز راحت کن و از سفر برآسای پس از آن به نزد من بیا. وزیر فرمان پذیرفت...»

جلال می‌نویسد: «جمله‌های کوتاه ترجمه را جالب و پذیرفتنی کرده است.»

و در برخی جاها نیز جلال به انتقاد از مترجم پرداخته:

- «عنصری را خودشان جا داده‌اند که در اصل نسخه عربی

نیست» (ص ۲۷۱، ج ۱، شب ۹) اشاره به این قسمت است که: «دختر چون ابیات بشنید گفت عنصری بسیار فصیح بوده و در صفت زلف معشوق مبالغه کرده و گفته است:

تا همی جولان زلفش گرد لالستان بود

عشق زلفش را بگرد هر دلی جولان بود

در صفحه ۱۰۹ ج ۲ شب ۱۰۸، حکایت میمونه آنجا که:

«میمونه گفت راست گفتمی چنین کنیم آنگاه پای بر زمین بزد عفریتی از زمین به در آمد که چشمان دریده داشت و او را هفت شاخ و چهار گیسو بود و دستهای کوتاه داشت و ناخنهایش مانند ناخن شیر بود و پایهای او به پای فیل همی مانست.»

جلال یادآوری می‌کند:

«در عربی کاملتر است. وصف یک عفریت.»

۳- حواله ادن به تحقیق بیشتر نمونه‌ها:

- «نسخه عربی هم دیده شود - اخوانالصفاء و اثر آنان در کتاب

«۹»

(ص ۳۶، ج ۲، شب ۱۵۰، حکایت کلاغ و گربه.)

- «نسخه عربی راجع به لباس نیز دیده شود (ص ۳۸۸، ج ۲،

شب ۳۰۳).

همچنین جلال به برخی از معادلهای اسامی در ترجمه فارسی می‌پردازد مثلاً «به جای علی در نسخه عربی عمر آمده است» (ص ۳۱۶، شب ۶۱) و یا «نه احمد - نه حسین - قائم السراق چیست؟ درباره اسم‌گذارها بحثی باید کرد. اسمها بیرون‌نویس» (ص ۲۸۰، ج ۲، شب ۲۶۱)

بدین ترتیب معلوم می‌شود که مترجمین بعضی اسمها را همان اسمهای عربی آورده و برای برخی از آنها معادل فارسی‌اش را نوشته‌اند.

۴. مشخص کردن صاحبان

ابیات فارسی می‌دانیم که سرودن اصفهانی در ترجمه متن هزار و یک شب



یاریگر عبداللطیف الطسوجی بوده است. برگرداندن بیت‌های عربی به فارسی مشکلی بوده است که سرودش می‌بایست آن را برای خواننده حل می‌کرد چراکه اگر اشعار را عیناً به زبان فارسی ترجمه می‌کرده، از وزن و قافیه و زیبایی اشعار دور می‌مانده است و این با طبع شاعرانه سرودش و ذوق خوانندگان جور در نمی‌آمده است. لذا سرودش در برگردان اشعار عربی تا آنجا که توانسته است معادل آن را در اشعار شاعران بزرگ و صاحب نامی چون فردوسی، خیام، حافظ و ... یافته و آورده است و هر جا که معادلی نیافته خود اشعاری را در همان مضمونها سروده است.

جلال در بررسی خود صاحبان برخی اشعار را این گونه یافته است:

متن:

درخشان لاله در وی چون چراغی
ولیک از دود او بر جانش داغی
شقایق بر یکی پای ایستاده
چو بر شاخ زمرد جام باده

جلال: شاعر معروف است از عهد غزنوی است (ص ۲۱۱، ج ۱، شب ۳۴).

متن:

ساقی ارباده از این دست به جام اندازد
زاهد آن را همه در شرب مدام اندازد

جلال: حافظ (ص ۲۱۳، ج ۱، ش ۳۴).

متن:

چون عمر به سر رسد چه بغداد و چه بلخ
پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ
خوش باش که بعد از من و تو ماه بسی
از سلخ به غره آید از غره به سلخ

جلال: خیام، (ص ۱۸۳، ج ۱، ش ۲۲۱).

متن:

جهان چه بی مهر و بدخو جهانی
چو آشفته بازار بازارگانی
غمین ترکس آنکش غنی تو کنی تو
فروتر کس آنکش تو برتر نشانی

جلال: فردوسی (ص ۱۸۳، ج ۱، ش ۲۲۱).

متن:

بد و نیک هر دو ز یزدان بود
لب مرد باید که خندان بود

جلال: «فردوسی» (ص ۳۸۷، ج ۱، شب ۳۰۲).

متن:

از سرافرازان عزت سرمکش
از چنین خوش محرمان خود درمکش
یار را اغیار پنداری همی
شادبی را نام بنهادی غمی

جلال: «مولوی»؟ (ص ۳۸۷، ج ۱، شب ۳۰۲).

۵. برخی منابع مورد استفاده مؤلفان هزار و یک شب

هر چند تحقیقات همه جانبه محققان در دانشگاه‌های بزرگی چون سوربن فرانسه تاکنون در شناخت مؤلفان اصلی هزار و یک شب راه به جایی نبرده است اما آنچه مسلم است سرچشمه داستانهای هزار و یک شب را باید در ادبیات ایران، یونان، هند و عرب جستجو کرد.

تحقیق جلال برای یافتن برخی از منابع، وی را در شناخت برخی از این سرچشمه‌های فیاض موفق کرده است.

تحقیق جلال به ما نشان می‌دهد که سندبادنامه، چهل طوطی، کلیله و دمنه، سیاستنامه، مثنوی مولوی، قابوسنامه، مرزبان‌نامه، منطق‌الطیر، اسطوره میزانش در شاهنامه و از همه مهمتر قصص قرآن مجید از منابع اصلی داستانهای هزار و یک شب بوده است. به عنوان مثال، جلال در ابتدای هزار و یک شب سرنوشت شهرزاد را با دختری که در چهل طوطی هندی با ماجرایش آشنا می‌شویم دارای شباهت تام می‌داند:

«شهرزاد شباهت تام دارد با دختری که در چهل طوطی هندی هست در قصه ماهی» (ص ۷، ج ۱، حکایت شهرباز و برادرش شاه زمان آغاز داستان) برخی دیگر از نمونه‌ها و آراء جلال درباره آنها:

متن: «پس مرا پیش طلبید و به انگشت خویش چشم چپ من درآورد و مرا به غلامی سپرد که بیرون شهر بزد و بکشد با غلام بیرون رفتم دست و پای من به بند اندر بود خواست که چشمان مرا نیز بسته مرا بکشد. من گریان گشته گفتم...»

(ص ۶۳، ج ۱، شب ۱۱، حکایت گدای اول).

جلال می‌نویسد:

«صدا بار تکرار می‌شود در داستان یوسف و داستانهای خودمان».

همچنین در پایان حکایت ملک یونان و حکیم رویان که در شب چهارم شهرزاد بیان می‌کند:

«بدانسانی که ملک سندباد پشیمان شد» و بعد در شب پنجم حکایت ملک سندباد را برای ملک جوان بیان می‌کند. جلال می‌نویسد: «سندباد در کلیله و دمنه و یا در نوروزنامه هست».

(ص ۳۰، ج ۱، شب ۴ و ۵).

برخی دیگر از ردیابیهای جلال برای رسیدن به سرچشمه داستانهای هزار و یک شب را با هم مرور می‌کنیم: «در اصل شبیه داستانهای کلیله و دمنه است به خصوص داستان دمنه و گاو و یا شیر منتها وسایل و اسباب آن فرق می‌کند».

(ص ۲۰۱، ج ۱، شب ۳۳)

«داستان امیرارسلان است از کجا که امیرارسلان را از روی این نساخته باشند آنجا هم امیر ارسلان عاشق فرخ‌لقا دختر قمر دزدی می‌شود» (ص ۲۷۵، ج ۱، شب ۵۰).

به سیاستنامه و قابوسنامه و مرزبان‌نامه رجوع شود همچنین برای آداب غذا و غیره...» (ص ۳۱۴، ج ۱، شب ۶۰).

«در شاهنامه باید گشت.»

(ص ۴۱۱، ج ۱، شب ۱۰۵).

در جلد دوم که در شب ۱۴۹ شهرزاد به بیان حکایت روباه و گرگ می‌پردازد، جلال به شباهت میان نثر کلیله و دمنه و متن فارسی هزار و یک شب اشاره کرده و می‌افزاید:

«سبک داستانهای کلیله و دمنه است. در کلیله و دمنه و در

سندبادنامه دیده شود.»

(ص ۲۵، ج ۲، شب ۱۴۹)

همچنین در شب ۱۵۲، که حکایت شاهین و پرندگان و حکایت خاریشت و قمری ذکر می‌شود، جلال می‌نویسد:

«این هم در سندبادنامه یا در کلیله و دمنه آمده است.»

(ص ۴۴، ج ۲، شب ۱۵۲)

به همین سیاق در ادامه حکایت‌های همین شب که حکایت گنجشک و طاووس می‌آید و در آن گفته می‌شود: «اتفاقاً جماعتی از پرندگان در کوهی بلند جمع آمدند و با هم گفتند که جمعیت ما

افزون گشته در میان ما اختلاف بسیار شده ما را پادشاهی ضرور

است که به کار ما نظر کند و اختلاف از میان ما بردارد.»

جلال تأکید می‌کند که:

«آیا داستان منطق الطیر اقتباس از این است؟»

(ص ۴۵، ج ۲، شب ۱۵۲)

و در پایان داستان شب ۱۶۸، می‌نویسد:

«یک داستان تراژدی - لیلی و مجنون الف لیل است.»

(ص ۹۲، ج ۲، شب ۱۶۸)

جلال حکایت مفتون شدن حیات‌النفوس به ملک امجد را که شب دویست و هفدهم بیان شده است همانند داستان سودابه و سیاوش می‌داند و می‌نویسد:

«درست داستان سودابه و سیاوش است. شاهنامه فردوسی

دقیقاً خوانده شود. سوشون (سوغ سیاوش)» (ص ۱۷۴، ج ۲،

شب ۲۱۷).

و درباره حکایت طیب و عجوز و کنیزک، شب دویست و چهل و یکم: «داستان این طیب خیلی شباهت به آن داستان ابن سینا و آن یکی داستان مثنوی (دفتر اول) دارد.»

(ص ۲۲۶، ج ۲، شب ۲۴۱)

داستان شداد بن عاد و ساختن باغ ارم ذات‌العماد که به تفصیل در شهبای دویست و هفتاد و هفت و دویست و هفتاد و هشت ذکر شده است جلال را به تحقیق بیشتر فرامی‌خواند و او می‌نویسد:

«این حکایت تفسیری از یک آیه «قرآن» است به تفسیر رازی و

طبری رجوع شود.»

(ص ۳۳۰، ج ۲، شب ۲۷۸)

و در پایان حکایت مأمون و دختر حسن بن سهل که او را به همسری برمی‌گزیند:

«آغانی دیده شود شاید در آن باشد.»

(ص ۳۳۷، ج ۲، شب ۲۸۱)

در حکایت شب ۳۰۰ می‌خوانیم:

«ابومحمد گفت ای خلیفه زمان! اینکه مرا تبلی نامند و می‌گویند

که پدر من مالی به میراث نگذاشته است، همه راست است که پدر من به گرمابه اندر حجام بود و من در خردسالی تبلیترین همه مردمان

روزگار بودم و از تبلی به جایی نرسیده بودم که اگر به روزهای گرم تابستان در آفتاب می‌خفتم از غایت تبلی بر نمی‌خواستم که آفتاب به سایه روم، پانزده سال به همین منوال گذراندم پس از آن

پدرم درگذشت و چیزی به میراث نگذاشت و مادر من در خانه‌های مردم خدمت کرده مرا نان می‌داد و من در یک پهلو افتاده از جای خود نمی‌جنبیدم، اتفاقاً روزی مادرم به نزد من آمد و پنج درم نقره

داشت و به من گفت: ای فرزند، شنیده‌ام که شیخ ابوالمظفر قصد سفر چین کرده و او مردی است که بینوایان را دوست می‌دارد تو این پنج درم برداشته پیش شیخ ابوالمظفر شو و از او تمنا کن که به

پنج درم از بلاد چین متاعی از برای تو شری کند، شاید که از فضل خدا سودی از آن متاع به هم رسد. من تبلی کردم...»

جلال به درستی می‌نویسد:

«داستان حسن کچل را با این مقایسه باید کرد.»

(ص ۳۷۹، ج ۲، شب ۳۰۰).

بررسی سبک و فرم داستانهای هزار و یک شب (ضعف تألیف) جلال ضمن بررسی و تحقیق پیرامون داستانهای «هزار و یک شب» به برخی از اشکالاتی که از نظر وحدت موضوع و عدم رعایت آن بر داستانها وارد است، اشاره می‌کند. همچنین آنجا که

اسکلت‌بندی و ساختار داستان نشان از وحدت موضوع و یکدست بودن داستان تا پایان آن دارد اشارتی دارد.

جلال همچنین به مهمترین شکلهای قصه‌نویسی در هزار و یک شب یعنی آوردن «حکایت در حکایت» نیز عنایتی داشته است.

در حکایت غلام دروغگو که شب هیجدهم شهرزاد آن را برای شهباز بازگو می‌کند آنجا می‌گوید:

«چون چندی بر آن گذشته شبی از شبها خلیفه به جعفر گفت می‌خواهم که امشب به شهر اندر بگردم و از احوال حکام آگاه شوم و هر کدام از ایشان به زیردستان ستم کرده باشند، معزول گردانم.



پس خلیفه با جعفر و مرود برخاسته به شهر اندر همی گشتند تا به کوچهای رسیدند مرد سالخورده‌ای در آنجا دیدند که دامن بر دوش وسیله‌ای بر سر نهاده عصبانی به دست گرفته نرم نرم همی رود.» (ص ۹۳، ج ۱، شب ۱۸)

جلال در حواشی می‌نویسد:

«اصلاً زمینه داستان فراموش شده که یکی از ملوک ساسانی بوده است که فرزندان او داشته و بعد قصه‌گو شهرزاد - تمام قصه‌های زمانهای بعد را می‌گوید. گویا غیب می‌دانسته و یا شاید اسم اول کتاب باید عوض شده باشد. ولی آنچه مسلم است، اینکه اول کتاب درست است اما قصه‌های بعدی تغییر قیافه داده.»

در حکایت قوه‌القلوب و شیخ که شب چهل و سوم از زبان شهرزاد نقل می‌شود قوه‌القلوب در ابتدای داستان می‌بیند که زن شیخ، مادر و خواهر غانم را به گرمابه برده و جامه نکو برایشان پوشانیده، ساعتی با ایشان به حدیث می‌نشیند، اما هنوز چندی از این دیدار نگذشته که حکایتگر چند خط پایتتر و بدون آنکه فاصله زمانی‌ای در حکایت آمده باشد چنین آورده است که:

«قوه‌القلوب مادر و خواهر غانم را به گرمابه فرستاد و شربت و شرابشان بنوشانید.»

جلال که متوجه این تکرار بیهوده و ضعف تألیف شده است، می‌نویسد: «ضعف تألیف، دوبار به حمام می‌فرستد فراموش می‌کند.»

در مورد حکایت نزهت‌الزمان، در شب ۱۳۸، آنجا که:

«اتفاقاً روز عید قضا فکان دیدار پیوندان را از خانه بیرون شد و کنیزکان چون ستارگان که بر ماه گرد آیند از چپ و راست همی رفتند. جمالش به کوی و برزن پرتوافکن و ...»

جلال معتقد است که داستان دچار اغتشاش شده است:

«در این قسمت کمی مغشوش است. چرا پسر به جای پدر نشسته چرا حاجب بدکار شده و چرا بخت از فرزند ضواء‌المکان گشته؟» (ص ۵۱۱، ج ۱).

از جمله در بخش پایانی حکایت خار پشت و قمری در شب ۱۵۲، از آنجا که سرنوشت خار پشت و قمریان در پرده ابهام می‌ماند، جلال اعتراض می‌کند:

«ولی عاقبت خارپشت و قمریان نامعلوم ماند - ضعف تألیف.» (ص ۴۴، ج ۲).

همانجا در بخش دوم که حکایت بوزینه و دزد بازگو می‌شود در پایان حکایت باز هم جلال معترض است. «شعنه - ضعف تألیف - بوزینه و دزد چه شدند؟» (ص ۴۵، ج ۲).

در حکایت خلیفه و علاءالدین که شب دوست و پنجاه و نهم بازگو می‌شود جلال به ورود بی‌مقدمه شخصیت‌های داستان اعتراض می‌کند. مثلاً آنجا که به ناگهان ذکر نامی از رئیس متن می‌رود می‌گوید: «این دیگر کی است؟ از مناصب» و یا آنجا که از احمد دلف و حسن شومان یاد می‌شود و آنها وارد کشمکش‌های داستانی می‌شوند، می‌نویسد: «اینها چه کاره‌اند؟ اسامی درباریان خلیفه» در هر حال جلال معتقد بوده است که بدون زمینه‌چینی و جا انداختن کاراکترها نباید به طور ناگهانی افرادی را وارد ساختار داستان

کرد و بعد هم فارغ‌البال با ماجرای فرودگذر آنها را از گردونه سرنوشت داستان بیرون انداخت. این در واقع اعتراضی است به بسیاری از صحنه‌های داستانی هزار و یک شب که این تکنیک امروزی داستان‌نویسی را رعایت نکرده است.

در همین حکایت آنجا که: «علاءالدین نشسته بود که فریادی بلند بشنید، در حال به سرعت برخاست که خداوند فریاد را بشناسد، دید که زن خود زبیده، عودیه است که بر زمین افتاده چون دست به سینه او نهاده، مرده‌اش یافت.»

از اینکه روایتگر علت مرگ را توضیح نمی‌دهد و زمینه و فضاسازی لازم را رعایت نمی‌کند تا مرگ زبیده طبیعی و جفافنده به نظر برسد، جلال انتقاد می‌کند:

«چرا بیهوده می‌میرد؟ برای اینکه داستان طولانی شود. علت‌های دیگر ندارد. به هر طریق وسیله‌ای برای داستان‌سرای لازم است، اگر مثلاً کسی را بکشد و راه برای داستان تازه و طولانی شدن قصه بیاراید.» (ص ۲۷۴، ج ۲)

هر چند این نقیصه دو شب بعد جبران می‌شود، یعنی در شب ۲۶۱، آنجا که ناگاه عجوزی وارد داستان می‌شود.

«و آن عجوز را مادر احمد فماتم‌السراق می‌گفتند و این احمد در آغاز جوانی دزد بود که نور آفتاب و سرمه از چشم همی دزدید، پس از آن او را امیر دزد بگیران کردند و والی وقتی او را به گناهی بزرگ گرفته پیش خلیفه برد...»

جلال می‌نویسد:

«وقتی آدم تازه‌ای وارد صحنه می‌شود خلاصه‌ای درباره‌ی او می‌آید که معلوم شود چه کاره است و چه ربطی به داستان دارد و چه زلی بازی خواهد کرد.» (ص ۲۸۰، ج ۲)

در مورد حکایت شب ۲۶۷ نیز جلال همین نظر را دارد:

«باز عین همان تکنیک آدم تازه‌ای است که وارد صحنه می‌شود و برای آشنایی خواننده مختصری درباره‌ی سابقه او می‌نویسد.» (ص ۳۰۲، ج ۲)

شب ۲۷۴ آنجا که حکایت ارم ذات‌العماد آمده است می‌رسیم به:

«و دیگر حکایت کرده که از عبداللبن ابی فلامه اشتری گم شده بود. به جستجوی اشتر بیرون رفت و در بادیه‌های سرزمین یمن و ارض سبا می‌گردید ناگاه به شهری بزرگ رسید که در آن شهر قصرهای بلند بود. چون بدان شهر نزدیک شد گمان کرد که در آن شهر ساکنان هستند، آهنگ شهر کرد که از اشتر خود جویان شود چون به شهر برسید شهر را ویران و خالی از ساکنان یافت می‌گوید که از اشتر فرود آمد.»

جلال می‌نویسد:

«کوششی است برای ایجاد یک سنت قصه‌های کتبی ساختگی الف لیل، آنچه فارسی و از اصل ایرانی است که برگردانده شده و آنچه که نیست ساخته شده به جای قصه‌ها و افسانه‌ها و حماسه‌هایی که در ایران و روم بوده است و اعراب نداشته‌اند.» (ص ۳۶۲، ج ۲)

هم بدین گونه جلال در یکی دو مورد به سبک حکایت در حکایت یا داستان در داستان روایت‌های شهرزاد اشارتی دارد: متن: «چون شب دویت و نود و چهارم برآمد. گفت: ای ملک جوانبخت. علی عجمی گفت: «سمعاً و طاعه» پس با وزیر به سوی خلیفه روان شد چون در پیشگاه خلیفه حاضر آمد خلیفه جواز نشستن بداد و به او گفت: یا علی امشب بسی تنگدل هستم و شنیده‌ام که تو حکایت و اخبار یاد داری از تو می‌خواهم چیزی بگویی که اندوه از من برد و خاطر مرا مشغول دارد. علی گفت: ایها الخلیفه، آیا از خبرهایی که به چشم خود دیده‌ام حدیث کنم و یا از چیزهایی که به گوش شنیده‌ام بیان سازم؟ خلیفه گفت: چیزی که دیده باشی حدیث کن. عجمی گفت: ای خلیفه بدان که من در یکی از سالها از همین شهر بغداد سفر کردم و غلامی با خود بردم که آن غلام...»

جلال می‌نویسد:

«حکایت در حکایت» (ص ۳۶۲، ج ۲)

می‌دانیم که اصلاً داستان از زبان شهرزاد است که به صورت حکایت نقل می‌شود اما از درون همین حکایت می‌بینیم که علی عجمی دارد برای خلیفه حکایتی را بیان می‌کند.

سبک روایت حکایت در حکایت در اصل منسوب به مردم هندوستان است به خاطر داشتن داستانهای چون طوطی‌نامه. در شب سیصدم هم که ابو محمد خلیفه حدیث خود را برای خلیفه حکایت می‌کند، جلال می‌نویسد: «داستان در داستان» (ص ۳۷۹، ج ۲).

در هر حال سبک اصلی هزار و یک شب همین آوردن حکایت در دل حکایتی است که نقل می‌شود و جلال هم به خوبی به نمونه‌هایی از آن پرداخته است.

۶. جامعه‌شناسی داستانها

وقتی می‌گوییم جامعه‌شناسی داستانها منظور و مرادمان از به کار بردن چنین اصطلاحی آن است که جلال در بررسی و تحقیق خود پیرامون حکایت هزار و یک شب می‌خواسته است به شرایط اجتماعی که داستانها در آن اتفاق می‌افتاده است، پی ببرد.

از این رو شناخت معماری شهرها، آداب و رسوم، طبقات و قشرهای گوناگون جامعه، رسوم اسلامی زنان و مردان و بارگاه پادشاهان را با توجه به اطلاعاتی که از روی هر حکایت می‌توان دریافت در واقع نوعی جامعه‌شناسی تلقی کرده‌ایم.

به برخی از این یادداشتها که جلال پیرامون حکایات شبهای مختلف داشته و به نوعی ما را در شناخت جامعه‌ای که رویدادها در آن اتفاق افتاده است (با توجه به زمان وقوع حوادث، دوره خلافت عباسیان) می‌پردازیم:

۷. جامعه‌شناسی دربار و حکومت

- رسماً خلفا حکایات را ثبت و ضبط می‌کرده‌اند شاهنامه‌های ساسانیان (ص ۹۱، ج ۱، شب ۱۷).

- دیوان وقت معینی داشته مثل ساسانیان (ص ۱۰۳، ج ۱،

شب ۱).

- همه قبایح و ولنگاریها از خانه وزرا و رجال برمی‌آید.

(ص ۱۷۸، ج ۱، شب ۳۱).

- بر خاک بزرگان بقعه زدن و قاری نشاندن.

(ص ۲۰۳، ج ۱، شب ۳۳)

- نمونه کاغذنویسی عهد عباسی - خلاصه‌نویسی.

(ص ۲۲۳، ج ۱، شب ۳۶)

- طرز جمع‌آوری نظامی و سرباز و آماده کردنشان برای سفر

مشق داوطلب!

(ص ۲۶۰، ج ۱، شب ۴۶)

- همه اهل حرم هارون خراب بوده‌اند - طعن به خلفای عباسی

می‌کند، همان طور که اول داستان با طعن به شاهان ساسانی شروع

می‌شود حالا هم با طعن به خلفای عباسی ادامه می‌یابد: گویا

آخرین تدوین کتاب در عهد خلفای فاطمی در مصر بوده است.

(ص ۴۸، جلد دوم، شب ۱۵۳، حکایت علی بن بکار دشمن

النهار).

- صاحب شرط رئیس شهربانی است.

(ص ۲۲۲، ج ۱، شب ۲۳۹)

۱- آداب و رسوم رایج در جامعه از شیوه غذا خوردن تا آداب

تجارت، عروسی، عزاداری و به خاک سپردن میت و ... که جلال

با نگرش به داستانها به برخی از این آداب و رسوم اشارتی داشته

است:

- نوشتن اسم صاحبخانه رسمی است! بر در و دیوار

(ص ۱۲۱، ج ۱، شب ۲۳)

- در آداب تجارت - نیل

(ص ۱۳۷، ج ۱، شب ۲۵)

- رسم غذاخوری

(ص ۱۴۰، ج ۱، شب ۱۲۶)

- چرا؟ وقتی کسی می‌مرد. نه تنها خود را می‌زده‌اند، تمام زیور

و رخت را از خانه به دور می‌کرده‌اند (عربی ۱۲۸، ص ۲۳۵، ج

۱، شب ۳۸).

- رسم به خاک سپردن میت. تا شب بیرون می‌مانده‌اند.

(ص ۲۳۰، ج ۱، شب ۳۷)

- صورت مردار چوب تراشیدن مجسمه‌سازی مرسوم بود.

(ص ۲۴۴، ج ۱، شب ۴۰)

- شتر در شب راندن عادت بدویان! اصلاً به این مسائل وارد

بوده‌اند.

(ص ۳۰۳، ج ۱، شب ۵۵)

- آداب ملاقات دوستان، ملاقات با اقربان، ملاقات با امرا،

ملاقات با زن خود.

(ص ۳۱۷، ج ۱، شب ۶۲)

- در آداب جماع.

(ص ۳۱۷، ج ۱، شب ۶۲)

- صیغه عقد را می‌نوشته‌اند و شروط را - قباله -.

(ص ۴۵۸، ج ۱، شب ۱۲۴)

- اجازه دکان و افتتاح دکان از شیخ سوق می‌گرفته‌اند. (ص

۴۷۲، ج ۱، شب ۱۳۱)

- دارزدن هم بوده است هم کشتن با شمشیر و جلا و هم (به) دارشدن.

(ص ۴۹۹، ج ۱، شب ۱۳۶)

- چاپار بوده است و کاغذنویسی می کرده اند.

(ص ۵۰۰، ج ۱، شب ۱۳۶)

- یک بار وقتی وارد شدند غذا خوردند یک بار هم حالا مثل اینکه بار اول غذا نبوده و فقط آوردور یا شیرینی و پذیرایی بوده است همان طور که رسم ایرانیهاست در دهات هر وقت به دیدن کسی بروی خوراک می آورند.

(ص ۵۱، ج ۲، شب ۱۵۳، حکایت علی بن بکار دشمن النهار)

(ص ۹۶، ج ۲، شب ۱۷۱)

- طرز خودکشی قدیم

(ص ۱۰۴، ج ۲، شب ۱۷۸)

- از قدیم رمالها در کوچها می گشته اند.

(ص ۱۴۱، ج ۲، شب ۲۰۱)

- بیرونی و درونی، اسم بیرونی هم به همین مناسبت است.

(ص ۱۴۶، ج ۲، شب ۲۰۴)

- زینت کردن زنان متن عربی دیده شود.

(ص ۲۴۰، ج ۲، شب ۲۴۲)

- بدینی نسبت به ایرانیها.

(ص ۵۱، ج ۵، شب ۵۷۹)

- بدینی نسبت به زنها عقیده کاملاً شرقی.

(ص ۱۰۴، ج ۵، شب ۸۲۳)

۲. اقشار و طبقات مختلف جامعه

با توجه به این امر مهم که در حکایات هزار و یک شب به نظر جلال به نوعی از طبقات بسته شده که سیستم ارتباطی آنها از نظر اقتصادی، اجتماعی یک امر درونی بوده و بریده از دیگر جوامع حیات داشته است و حتی ازدواجها نیز فقط درونی بوده است اشاره شده که امروزه از این نوع جوامع بیشتر همان کاست در هند را می توان شاهد مثال آورد. فارغ از چنین جوامعی که در یکی دو مورد جلال بدانها اشارتی دارد اصولاً جامعه دوران خلافت عباسی به دربار و غیر دربار تقسیم بندی می شده است.

در میان غیر درباریان نیز از کارگران، زنان، مردان، بردگان و پاکیزگان یاد شده است.

بدینی نسبت به زنان در چندین مورد و ذم مردان فقط در یک مورد به وسیله جلال علامت گذاری شده است.

و اینک نمونه ها:

- طبقاتی که در این کتاب زناده نام برده می شوند: ملوک، امرا، فرزندانشان، وزرا و بازرگانان هستند از صیادی یا فقیری یا کسی از طبقه سوم، برای تغییر ذائقه اسم برده می شود.

(ص ۲۳۰، ج ۱، شب ۳۷)

- رتبه های اداری: شیخ، سوق، شحنة، والی، قاضی، کدخدای

صنف ... و.

(ص ۲۵۲، ج ۱، شب ۴۳)

- قیمت کنیز دوست هزار دینار و صد هزار دینار. قیمت کنیز

سیصد و بیست هزار دینار است.

(ص ۳۱۲، ج ۱، شب ۵۹)

- آزادنامه سجلی بوده است که به غلامان می داده اند.

(ص ۳۱۳، ج ۱، شب ۵۹)

در حکایت نزهة الزمان و ملک شرکان که شب شصتم بیان

می شود آمده است:

«چون نزهة الزمان سخن ملک شرکان بشنید گفت:

ایها الملک، باب نخستین در سیاسات و آداب ملکیه است بدان که قصدهای مردم به دین و دنیا منتهی شود زیرا که بدون دنیا به دین نتوان رسید و دنیا راه عقبی است و کار دنیا نظم نگیرد مگر به عملهای مردمان و عملهای مردمان چهارگونه است، امارت است و تجارت و زراعت و صناعت، اما امارت را سیاست تام و فراست صادق باید.»

جلال در بالای صفحه و با توجه به سیستم طبقه بندی جامعه که

از زبان نزهة الزمان ذکر شده است می نویسد:

«رژیم کاست مردم چهار دسته اند.»

(ص ۳۱۴، ج ۱، شب ۶۰)

همچنین قبل از این، شب پنجاه و دوم حکایت ملکه با غضبان

آمده است:

«ملکه با غضبان گفت: ای غضبان وای بر تو!

کار من به اینجا رسیده که تو با من چنین سخن گویی و از من تمنی وصال کنی؟ پس ملکه گریان شد و گفت: ای زاده زنا و ای پرورده کنار روسپیها تو را گمان این است که همه مردم به رتبت یکی هستند؟ چون غلامک دل سیاه این سخنان بشنید، در خشم شد.»

(ص ۲۸۹، ج ۱، شب ۵۲)

جلال در اینجا نیز به وجود رژیم کاست در جامعه آن روزگار

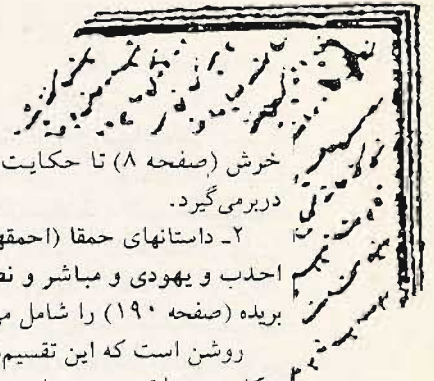
اشاره می کند.

در پایان جلد اول و در یک تقسیم بندی دیگر، جلال، حکایات

جلد اول را به دو دسته تقسیم می کند:

۱- داستانهای عجیب دیوان و غولان که از حکایت دهقانی و





خرش (صفحه ۸) تا حکایت دختر تازیانه خورده (ص ۸۷) را دربرمی‌گیرد.

۲- داستانهای حمقا (احمقها) و نادانان که از حکایت خیاط و احذب و یهودی و مباشر و نصرانی (ص ۱۳۰) تا حکایت لب بریده (صفحه ۱۹۰) را شامل می‌شود.

روشن است که این تقسیم‌بندی جلال صرفاً بر اساس موضوع حکایت و سلیقه وی بوده است و ارتباط چندانی با جامعه‌شناسی حکایات ندارد.

۹. طرح مسائل و احکام اسلامی در حکایات

بسیاری از احکام و عبادات اسلامی در لای حکایات هزار و یک شب نقل شده است: رعایت مسئله حجاب توسط زنان، مراسم اعیاد مثل عید قربان، رعایت فرهنگ و ادب اسلامی مانند نوشتن به خط رقاع، رعایت احکام: دادن نفقه، عقد ازدواج، وضو گرفتن، روزه، خمس و حتی تصوف از جمله موضوعاتی هستند که جلال با مشاهده مواردی از آنها در حاشیه کتاب یادداشت‌هایی آورده است.

از جمله:

- عید قربان.

(ص ۱۵، ج ۱، شب ۱)

- زبان نهی پدر در ازدواج محارم.

(ص ۶۵، ج ۱، شب ۱۲)

- خط رقاع آداب اسلامی است و ریحانی و ثلث و نستعلیق.

(ص ۷۲، ج ۱، شب ۱۳)

- قرآن.

(ص ۸۲، ج ۱، شب ۱۶)

- بقعه بر مزار رسم سنیهاست.

(ص ۱۰۳، ج ۱، شب ۲۰)

- مسلمان و یهودی و نصرانی همه در شهرند، یهودیها از مسلمانان می‌ترسند و نصرانیها هم و با این ترتیب عدل و داد حکمفرماست و قاضی همه را به یک چوب می‌راند. مدینه فاضله است و همه راستگو و حق‌طلبند. (ص ۱۳۲، ج ۱، شب ۲۵)

- رسم اسلامی.

(ص ۱۴۵، ج ۱، شب ۳۶)

- حجاب.

(ص ۱۵۵، ج ۱، شب ۲۷)

- در فقه آیا چنین بابی هست که اگر غلام کاره‌ای نیست او را آزاد نکنند؟

(ص ۲۳۷، ج ۱، شب ۳۹)

به جای علی در نسخه عمر آمده است.

(ص ۳۱۶، ج ۱، شب ۶۱)

- عربی ۱۷۷ - ۱ در زعم نویسنده این داستان تا حکومت به عثمان

نرسیده است راه یکی است و همه راه محمد (ص) را می‌روند ولی از او به بعد راهها جدا شده و درآمدها و معاشها برای رجال فراهم آمده تا عمر بن عبدالعزیز که می‌خواهد راهها را گم کند و مصر اعاشه را سد کند.

(ص ۳۲۱، ج ۱، شب ۶۵)

- این همان خمس است؟ از لحاظ جغرافیایی صحیح هست. (ص ۳۳۰، جلد اول، شب ۷۰)

- روزه اسلامی سی روزه است. (ص ۳۵۸، ج ۱، شب ۸۵)

- حماسه اسلامی علیه نصاری است با همه فوت و فنهای ام‌الدواهی مسلمانان لابد غالب می‌شوند.

(ص ۴۰۱، ج ۱، شب ۱۰۲)

- کتاب عقد قباله.

(ص ۴۹۹، ج ۱، شب ۱۳۶)

- وضو، اولین بار است که این لغت استعمال می‌شود. (ص ۵۱۶، ج ۱، شب ۱۴۰)

- تصوف، اولین بار که شهریار به اعتراف آمده است.

(ص ۱۸، ج ۲، شب ۱۴۸)

- تصوف و عرفان.

(ص ۱۹، ج ۲، شب ۱۴۸)

- آیا مسلمانان قدیم ما هم با تابوت خاک می‌کرده‌اند؟

(ص ۹۰، ج ۲، شب ۱۶۸)

- فریضه‌های مغرب و عشاء، عربی هم دیده شود آیا دو نماز را با هم می‌خوانده‌اند؟

(ص ۹۹، ج ۲، شب ۱۷۴)

- روزها نام داشته، مسلماً پس از اسلام است.

(ص ۱۲۱، ج ۲، شب ۱۸۸)

- رسوم اسلامی.

(ص ۱۲۱، ج ۲، شب ۱۸۸)

- نفقه. (ص ۲۷۷، ج ۲، شب ۲۶۰)

- این حکایت تفسیری از یک آیه قرآن است به تفسیر رازی و طبری رجوع شود. (ص ۳۳۰، ج ۲، شب ۲۷۸)

- تحقیق کاملی در باره خود و ریشه آن در مذهب و ادبیات آیا از مذهب زرتشت گرفته شده؟ آیا با خدایان رابطه ندارند؟ امشاسپندان

- اهریمن - اهورا - (ص ۳۹، ج ۵، شب ۷۹۲)

به این ترتیب، می‌بینیم که بخش وسیعی از حکایات با آداب و رسوم و احکام اسلامی گره خورده است. هرچند نمی‌توان یکدستی و انسجام خاصی را از ابتدا تا انتهای کتاب هزار و یک شب در

طرح این گونه مسائل شاهد بود اما در هر حال همین عدم انسجام و یکنواختی نشان می‌دهد که بسیاری از حکایات که پیش از ظهور

دین مقدس اسلام دهان به دهان می‌گشته است بعد از اسلام دچار دگرگونی شده و رنگ و بوی اسلامی گرفته است و مسلمانان در این

باره تسلیم محض وقایع و اشخاص در داستانها نبوده‌اند. □